



مریم طباطبائیها مترجم و منتقد

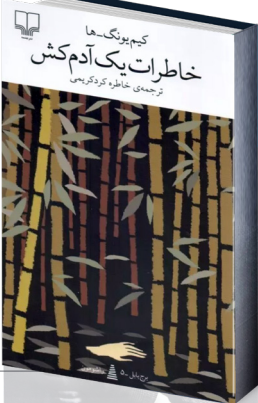
چه می‌شود اگر آدمی به واسطه نسیان و فراموشی، هویتش را به یاد نیاورد؟ چه می‌شود اگر نداند که خودش مسبب ویرانی‌های روانی زیادی شده است؟ چه می‌شود اگر خودش را، اعمالش را، آنچه بوده است را به یاد نیاورد؟ اما عمیق‌تر که فکر کنی، متوجه می‌شوی، برای بعضی‌ها فراموشی می‌شود ابتدای مسیر آرامش. «خاطرات یک آدمکش» نوشته کیم یونگ‌ها، نویسنده مشهور کره‌ای، یک رمان کوتاه و جذاب در زانر جنایی و روان شناختی ست. کیم یونگ‌ها، یکی از برجسته‌ترین نویسندگان معاصر کره جنوبی ست. او در تمام آثارش به مسائل مهمی چون بشر، تکنولوژی و پیچیدگی‌های ذهن انسان پرداخته است. فراموشی در این کتاب به شکلی امدادرس به یاری کاراکتر اصلی آمده است. کتاب با سبک مینیمالیستی نوشته شده است و نویسنده به شکلی متجزئه از این سبک استفاده و از طنز سیاه بهره برده است.

در این روایت به زندگی مردی به نام کیم یونگ سو می‌پردازیم، او آدمکشی حرفه ایست و در دوران بازنشستگی بسر می‌برد و در هفتاد سالگی به آلزایمر مبتلاست. او پس از سال‌ها قتل، آدمکشی و خشونت، اکنون زندگی آرامی دارد و مرور خاطراتش که جسته و گریخته به سراغش می‌آید او را به جانش می‌کشد. در اندیشه یونگ سو، قتل نوعی هنر است و باقوانینی که برای خود وضع کرده است، بی‌گناهان را از دایره برنامه ریزی‌های پلیدش دور نگه می‌دارد. دختر خوانده او که فرزند یکی از مقتولینش است، به تازگی هدف یک قاتل دیگر قرار می‌گیرد و اینجاست که یونگ سو تصمیم می‌گیرد کاری را که ظاهراً آن راترک کرده، دوباره شروع کند و برای نجات دختر خوانده اش وارد عمل شود... «نمی‌دونم از دفعه‌آخری که آدم کشتم ۲۷ سال گذشته یا ۲۶ سال؟ ولی انگیزه آدمکشی من و منظور نیست که مردم فکر می‌کنن. مردم خیال می‌کنن که من به خاطر انحراف آدم می‌کشم، ولی دلایلش این نبود. دلایلش یاس و ناامیدی بود...»

راوی داستان اول شخص است و خواننده به راحتی می‌تواند با خواندن این خاطرات که ظاهراد هم‌ریخته و پراکنده است، به ذهن و جان بیونگ سو رخنه کند. خواننده در این روایت مرزهای توهم، خیال و واقعیت را گاهی گم می‌کند، چراکه شخصیت اصلی داستان به واسطه دلگیری با آلزایمر، تفاوت میان هیچکدام از اینها را نمی‌داند. خواننده با خواندن این کتاب، پرسش‌های زیادی را در ذهن می‌پرواند. هویت انسان برای او معنا پیدا می‌کند و زندگی از تمام ابعادش مورد بررسی قرار می‌گیرد. حافظه پیچیده انسان در برابر چشمانش شکل دیگری پیدا می‌کند.

روایت از دیدگاه بیونگ سو که به آلزایمر مبتلاست به کتاب تم و لحن کم نظیری داده است. خواننده همواره میان خاطرات واقعی و توهمات ذهنی او سردرگم است. کتاب علاوه بر یک داستان معمایی، به مفاهیمی عمیقی چون مرگ، خانواده و مرزهای اخلاقی بسیار اهمیت داده است. خشونت از دیدگاه وسیعی مورد بررسی قرار گرفته است و شخصیت اصلی داستان مدام در حال توضیح خود و لا با داشتن ذهنی عاریتی می‌پردازد. لحظات ناخوشایند و تلخ زندگی بیونگ سو به واسطه استفاده از طنز سیاه نویسنده، با ملایمت بیشتری برای خواننده شرح داده می‌شود و این لحن خاص خواننده را به خود جذب می‌کند. بیونگ سو به عنوان یک آدمکش مسن که درگیر آلزایمر است، شخصیتی چندلایه دارد. به زعم من او هم‌زمان هم مسرحت است و هم قربانی و همین تضاد باعث شده است که خواننده نتواند قضاوتی درست و منطقی در مورد او و شیوه زندگی‌اش داشته باشد و این پیچیدگی شخصیت، به زعم من جذاب است. خواننده در برخی قسمت‌ها نمی‌تواند واقعیت و خیال را از هم تفکیک کند و این سردرگمی در سرتاسر کتاب وجود دارد.

سبک نوشتاری نویسنده اغلب خلاقانه و تجربی ست و این از ویژگی‌های قلم کیم یونگ هاست. و به نظر من همین موضوع او را در ادبیات مدرن کره برجسته کرده است. کیم یونگ‌ها در این کتاب، با زبانی ساده و موجز مفاهیم در واقع بسیار پیچیده‌ای را منتقل کرده است. و این سبک باعث می‌شود تا کتاب برای طیف گسترده‌ای از خوانندگان جذاب باشد. هر چند که کتاب در روایت و ساخت و تعلیق بسیار موفق است اما پایان بندی آن در مقایسه با اوچ داستان کمی قابل پیش بینی ست. شاید داشتن پایانی غافلگیر کننده‌تر می‌توانست این روایت را منحصر به فردتر بکند. شخصیت‌هایی چون دختر خوانده بیونگ سو و قاتلی که سعی در کشتن او دارد، به عنوان ابزارهای عمل کرده‌اند که شخصیت اصلی کتاب را برجسته‌تر نشان دهند و خود به عنوان شخصیت‌های پرداخته شده عملکردی ندارند. همین امر باعث شده است تا داستان آن عمق ویژه‌ای در دست بدهد. تمرکز اصلی روایت بر ذهن بیونگ سو است و خواننده ممکن است در بسیاری از قسمت‌ها با دنیای بیرون از داستان فاصله بگیرد. خاطرات یک آدمکش در ایجاد تعادل میان رسیدگی به جزئیات شخصیت‌ها و دنیای بیرون کمی با مشکل مواجه شده بود، اما به راحتی نتوانسته بود ذهن مخاطب را درگیر معضلات و مشکلات فردی با شرایط بیونگ سو بکند.



سندی مومنی به مناسبت انتشار «حاشیه‌امن»:

## هنوز مردان داستان‌های زنانه نمی‌خوانند

زنانی که نمی‌خواهند به مادران خود شبیه باشند

**آرمان ملی - بیتا ناصر: سندی مومنی، نویسنده و فارغ‌التحصیل رشته روانشناسی عمومی در جدیدترین اثر خود، داستان زنی را روایت می‌کند که همچنان برای مخاطبان آشناست؛ زنی با باورهای سنتی که دغدغه‌های مدرنی در سر دارد و در جامعه‌ای که هنوز رنگ و بوی مردسالاری می‌دهد، وضعیت «الاکلنگی» را تجربه می‌کند. مومنی که سال‌هاست در زمینه نقد ادبی نیز فعالیت دارد، معتقد است این وضعیت حتی در فضای داستانی نویسی و نویسندگی نیز عینیت دارد؛ به طوری که نویسندگان زن همچنان تحت الشعاع فضای حاکم «درصد خلق فضاهای مردانه و راوی‌های مرد هستند تا اثرشان بهتر و بیشتر دیده شود» و لاجرم، هنوز اندیشه زنان در ادبیات داستانی، جدی گرفته نمی‌شود. با این‌گفت‌وگو همراه شوید.**

«حاشیه‌امن» به تازگی، با قلم شما و به

همت نشر آفتابکاران به چاپ رسیده است. ابتدا درباره این اثر و خط اصلی داستان کمی توضیح دهید؟

«حاشیه‌امن» داستان شخصیتی به نام نورا است. او با یک شکایت اصلی (درماندگی در رابطه‌ای دوازده ساله) به درمانگر مراجعه می‌کند و در خلال گفت‌وگوهایی که با درمانگر دارد، متوجه می‌شویم شکایت اصلی او در واقع وپرتویی برای نمایش سایر مشکلات اوست.

شما در این اثر از آسیب‌هایی که می‌تواند از خانواده وارد شود؛ ترس از قضاوت اطرافیان و در نهایت حفظ موقعیت در جامعه گفته‌اید؛ مسائلی که می‌تواند شرایطی را برای افراد به وجود بیاورد که گویی هیچ راهی جز تحمل وضع موجود ندارند. این وضعیت را چطور تفسیر می‌کنید؟

نوراشخصیتی است که هنجارهای اجتماعی را - خصوصاً آن‌هایی که موفقیت و درست و غلط را تعریف می‌کنند- قبول ندارد. او با غفلتیت خود پیش می‌رود. در برخی مواقع موفق است و در برخی مواقع نه. فراموش نکنیم از هنجارها که صحبت می‌کنیم، خواه ناخواه از ساختارهای سخت و محکمی حرف می‌زنیم که تغییرشان در زمان اندک ممکن نیست. مهم این است که نورا تلاش خود را می‌کند. در این میان مفهوم بی‌عدالتی ناشی از موقعیت‌های هنجارها نیز مسأله دیگری است که نورا آن را به وضوح در زندگی‌اش احساس می‌کند.

«نورا صحت» کدام بخش از جامعه را نمایندگی می‌کند؟ یعنی چنین شخصیتی، ماه‌های بیرونی در جامعه دارد؟

زنانی که نمی‌خواهند به مادران خود شبیه باشند. زنانی که می‌خواهند راه جدیدی ایجاد کنند اما همراه و ابزار مناسب در دست ندارند. زنان تنها. زنانی که هنوز با باورهای ای سنت و دغدغه‌هایی از مدرنیته را در ناخودآگاه خود دارند و ساختارهای قدرتمند جامعه و فرهنگ اجازه نمی‌دهد این وضعیت الکلنگی رفت‌وآمد میان سنت و مدرنیته را در جایی متوقف کنند. زنانی که در موقعیت توزیع نابرابر قدرت در مقایسه با مردان، باید برای داشتن چیزهایی کوچک بسیار بیشتر از یک مرد تلاش کنند. «حاشیه‌امن» درباره هزینه معمولی نبودن زن در جایی‌ست که اتفاقاً معمولی بودن را تبلیغ می‌کند.

پس با توجه به شرایطی که شخصیت اصلی در این داستان با آن دست و پنجه نرم می‌کند، آیا می‌توان «حاشیه‌امن» را داستان زنان امروز دانست؟

بله. در عین حال حاشیه‌امن داستان مردانی که متوجه تغییر دنیای زنان و درخواست‌های آنان نیستند هم است. ادبیات ما به تقلید از جامعه‌ی مردسالار، ادبیاتی مردانه و متمایل به موضوعات مردانه است. از اساس با این نوع ادبیات همدلی و موافقت بیشتری می‌شود. حتی امروز شاهد این هستیم که زنان نویسنده درصد خلق فضاهای مردانه و راوی‌های مرد هستند تا اثرشان بهتر و بیشتر دیده شود. قضاوتی در این باره ندارم؛ اما تصور می‌کنم هنوز فضای ذهنی زنان در داستان‌ها و رمان‌ها ساخته نشده، هنوز مردان ما داستان‌های زنان را نمی‌خوانند و یکم می‌خوانند و آن‌ها را جدی نمی‌گیرند در صورتی که تا زنان و اندیشه‌شان در این فضا به رسمیت شناخته نشود، ادبیاتی نصفه و نیمه داریم.

نورا در این داستان، سعی دارد رویه زندگی‌اش را تغییر دهد و در واقع؛ به دور از بایده‌ها و نبایدهای جامعه، سکان زندگی‌اش را به دست بگیرد. از این حیث برای دورماندن از شعارزدگی در روایات داستان چه تمهیداتی اندیشیده‌اید؟

گفت‌وگو؛ تصور می‌کنم حرف زدن میان دو نفر، تمایل به شنیده شدن توسط کسی، آن هم در اتاق درمان، تمهید اصلی بوده است. مطلب دیگر اینکه شما نورا را در موقعیت‌های ناآشنا نمی‌بینید. نورا، در خانواده نوآر در رابطه احساسی نورا در محیط کار نورا در تلاش برای

### معرفی کتاب:



«حاشیه‌امن»، داستان توهم امنیت در رابطه‌ای است که عامل تقویتش ترس است. روایت انباشت آسیب‌های خانواده و رنج‌های ذاتی آن و نمایش مضحک موفقیت در جامعه است. حاشیه‌امن، بن‌بست‌های ذهنی «نورا صحت» را بعد از دوازده سال به نمایش در می‌آورد و آوازش می‌کند به تک‌تک دیوارها، ضربه‌وارد کند. در این رمان گفت‌وگو محور که در شش جلسه‌ی تریایی پیش می‌رود شاهد ناگامی علم روانشناسی نیز هستیم. میان حجم انبوهی از خودروایتگری نورا، این شخصیت تمایل دارد با تحمل رنجی فراگیر، رابطه‌ای را تمام کند که مدت‌های پیش تمام شده و تنها دستاورد زندگی بوده است. «بادم است زور اول که آمدی به جنایت و مکافات اشاره کردی. بعد از گفت‌وگوی دوم تقریباً مطمئن بودم چرا این کتاب به قول خودت کتاب مقدس توست، - «چرا؟» - «تو مثل راسکولنیکف هستی. همان قدر حساس، همان قدر پر از رنج. انگار مثل او مدام در حال محاکمه کردن خودت هستی.»

نزدیک شدن به خواسته‌هایش است. این موقعیت‌های تجربه شده، نورا را شخصیتی آشنا و در عین حال متمایل به کارهایی خلاف رسوم رایج نمایش می‌دهد و تصور می‌کنم روایتی که مخاطب از نورا و مشکلاتش می‌خواند، تا حدودی جذاب باشد و دوست داشته باشد سرانجام کار او را بداند.

حاشیه‌امن داستانی گفت‌وگو محور است که در شش جلسه‌ی تریایی پیش می‌رود. از کارکردهای این نوع روایت و مختصات این فرم بگوئید.

اصلی‌ترین کارکرد آن صمیمت و سرعت بخشیدن به روایت و انتقال اطلاعات به شیوه‌ای است که بتوان شخصیت را در خلال افشاجاری‌هایش شناخت و رویدادهایی را که از سرگذراننده، تحلیل و تفسیر کرد.

در جایی نوشته‌اید: «در این داستان شاهد ناگامی علم روانشناسی هستیم.» در این باره توضیح دهید.

دانش روان‌شناسی به تنهایی دانشی تقلیل‌گرایانه است و نمی‌تواند بدون در نظر گرفتن جامعه و فرهنگ و فلسفه به پرسش‌هایش پاسخ بدهد. به همین دلیل راه درمانی که در حاشیه‌امن شاهد آن هستیم، ناکافی و بدون در نظر گرفتن متغیرهای اصلی موضوع است. رابطه به شدت فکری و بین دو نفر، به هیچ‌عنوان تنها به آن دو نفر و خصوصیات شخصیتی و وراثتی آن‌ها مربوط

تردیدم نقد ادبی جایگاهی داشته باشد تا بتوانم در ارتباط با آن ارزیابی داشته باشم. بیش از پانزده سال است که در حوزه نقد فعالیت دارم. تا امروز هیچ نویسنده‌ای را ندیده‌ام که نقد را جدی بگیرد. سه نگاه غالب وجود دارد: اول اینکه اعتقاد رایج بر اینکه منتقد نداریم و به تبع آن نقد راهگشایی هم وجود ندارد. دوم اینکه جلسات نقد تنها برای معرفی کار نویسنده برگزار می‌شود و هیچ خروجی دیگری ندارد و یک جور نمایش فرهنگی است. سوم اینکه همان‌ها که می‌گویند منتقد نداریم و نقد هم نیست، نقد اهلی دانشگاه را ستایش می‌کنند. فارغ از این‌که بدانند این نظریه‌ای که به ریش اثرشان بسته شده، کارکردی دارد یا نه؛ اثری بر دریافت مخاطب می‌گذارد یا نه؛ اصلاً قواره اثر آن‌ها هست یا نه.

قطعا و حتما تمام نقدها و مقالات دانشگاهی این چنین نیستند، اما این نگاه به نقد و مقاله و پیوند ادبیات با نظریه آسیب‌زاست. مقاله‌ای نوشته‌ام با عنوان اندر، مصائب نقد که در شماره سیزدهم (شهریورماه ۱۴۰۱) مجله آتش منتشر شد. در آن جا هشت مانع جدی در حوزه نقد را برشمردم.



با توجه به تجربیات شما، فعالیت در حوزه نقد ادبی تا چه میزان می‌تواند موجب شود که نویسنده نگاه سخت‌گیرانه‌تری در روایت داستانش داشته باشد؟

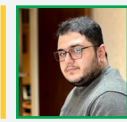
اتفاقی به این پرسش هم در همان مقاله پاسخ داده‌ام. برخی اعتقاد دارند نقد، چشمه خلایقیت نویسنده‌رامی خشکاند. البته که با این موضوع مخالف هستم. نقد نیز متنی خلاقه است. اگر نقد به واقع نقد باشد و روشنگری ایجاد کند، مخاطب و نویسنده را با معناها و افق‌های تازه‌ای آشنا کند، می‌تواند خشک و در چارچوب نظریه‌ها بماند؟

خبر تازه‌ایی برای مخاطبان‌تان دارید؟ اگر مشتاق نقد باشند دو مجموعه نقد داریم. یکی مختص نویسندگان زن در حوزه ادبیات پایداری است. کارنامه آثار هفت نویسنده در حوزه ادبیات پایداری را نقد کرده‌ام و به دو پرسش مشخص پاسخ داده‌ام که چیستی ادبیات در این حوزه و موانع رشد و پتانسیل‌های آفرینش ادبی آن را مدنظر گرفته است. دومین مجموعه نقد به تحلیل و نقد پنج اثر داستانی معاصر می‌پردازد؛ مجموعه داستان‌های مغیبر منصور، رمان‌های احتمالا کم شده‌ام و بند محکومین و دو داستان بلند ترخ‌ن و سخت‌پوست. این آثار از منظر مفاهیم جامعه‌شناختی و روان‌شناختی نقد و تحلیل

غذا و نوشیدنی می‌خورند، آن نگران تجارت منزلت خود است. ونسا محسوس و به شکلی قاطعانه غیرهیستریک است؛ «او با ناراحتی آشناست و برخی از تجربیاتش بسیار شدید بودند، اما هرگز فکر نمی‌کرد که واقعا ناامیدی را شناخته باشد. ناامیدی متعلق به روح بود و می‌توانست زندگی را پایان دهد... او نمی‌توانست کاری کند که وزن زندگی را از چشمانش ببیند؛ جایی که آن امید می‌بیند، ونسا یاس و نومییدی می‌دید.» خواندن این اثر امری دشوار اما لذت‌بخش است، چراکه به روشنی می‌دانیم جیمز وود قادر به خلق آثاری خوب مثل «زمستان کوثری‌ها» است. نقد او، در بهترین حالت، پرشور و پویا است. وود نویسنده‌ای قدرتمند است که در ساختن پرونده مهارت دارد. همان‌طور که در این کتاب می‌توان دید و گفت که این رمان را معادل

## داستان یک خانواده

نگاهی به «زمستان کوثری‌ها» اثر جیمز وود



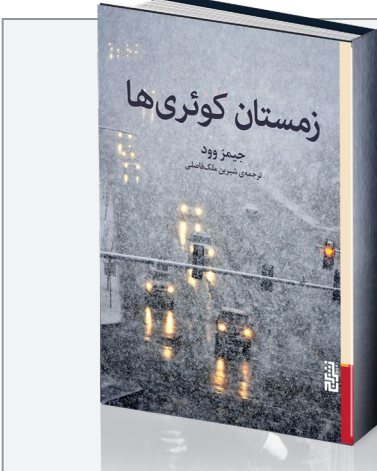
مرتضی منصف مترجم و منتقد

جیمز وود، برجسته‌ترین منتقد ادبی معاصر، سال ۲۰۰۰ در مقاله‌ای در هفته‌نامه نیورپیالیکی، اصطلاح «رنالیسم هیستریک» را ابداع کرد که امروزه دوستداران ادبیات داستانی با آن آشنا هستند. هدف وود، آثاری مانند «دندان‌های سپید» اثر زادی اسمیت (ترجمه فارسی: امیرحامد دولت‌آبادی فراهانی) و همچنین رمان‌های سلمان رشیدی، دیوید فاستر و لاس و برخی دیگر از نویسندگان بود. او نوشت: «رمان‌های بزرگ معاصر همچون ماشین‌های حرکت دائمی شده‌اند که به‌نظری می‌رسد از شرم خود به سرعت روی آورده‌اند و قصد دارند سکون را از بین ببرند. گویی از سکوت خجالت می‌کشند - مانند جنایتکارانی که در مارا ن‌های خربریه بی‌شماری دویده‌اند.» او در نقد رمان اسمیت، به‌تسخیر گفت: «این رنالیسم جادویی نیست، رنالیسم هیستریک است.»

جیمز وود خود را مستثنی نمی‌داند و به گفته خود جامعه عمل می‌پوشاند و به همین دلیل است که نمی‌توان صفاتی همچون هیستریک و زشت را به آخرین رمان او، «زمستان کوثری‌ها» (ترجمه فارسی: شیرین ملک فاضلی، نشر برج) نسبت داد. او گفته‌ای که در آن شاهد تلاش چندانی برای پیشبرد اهداف نیستیم. در واقع، اصلاً هیچ تلاشی در آن انجام

موضوع‌های مشابه چنین سخنانی می‌گویند؟

بنابراین هر دو به شمال نیویورک سفر می‌کنند و در کنار ونسا و جاش وقت می‌گذرانند و تا حد امکان از پرداختن به موضوع نوشته‌ی ونسا اجتناب می‌کنند. (شما نمی‌توانید وود را به خاطر این برداشت واقع‌گرایانه کوچک سرزنش کنید، بریتانیایی‌ها واقعا علاقه‌ای به صحبت‌کردن درباره احساساتشان ندارند.) اعضای خانواده در کنار هم غذا و نوشیدنی می‌خورند، آن نگران تجارت منزلت خود است. ونسا و جاش به طرز شگفت‌انگیزی به یکدیگر ابراز عشق می‌کنند و این تقریباً تمام اتفاقاتی است که در کتاب رخ می‌دهد. واضح است که وود نویسنده خوبی است و قسمت‌های پرشمار تحسین‌برانگیزی در رمان او وجود دارد. رابطه آن با دخترانش حسایقی است و نگرانی او برای ونسا محسوس و به شکلی قاطعانه غیرهیستریک است؛ «او با ناراحتی آشناست و برخی از تجربیاتش بسیار شدید بودند، اما هرگز فکر نمی‌کرد که واقعا ناامیدی را شناخته باشد. ناامیدی متعلق به روح بود و می‌توانست زندگی را پایان دهد... او نمی‌توانست کاری کند که وزن زندگی را از چشمانش ببیند؛ جایی که آن امید می‌بیند، ونسا یاس و نومییدی می‌دید.» خواندن این اثر امری دشوار اما لذت‌بخش است، چراکه به روشنی می‌دانیم جیمز وود قادر به خلق آثاری خوب مثل «زمستان کوثری‌ها» است. نقد او، در بهترین حالت، پرشور و پویا است. وود نویسنده‌ای قدرتمند است که در ساختن پرونده مهارت دارد. همان‌طور که در این کتاب می‌توان دید و گفت که این رمان را معادل



ادبی یک تصنیف راک نرم دانست که گاهی دلپذیر است، اما سرسخنانه از ریسک‌کردن اجتناب می‌کند. «زمستان کوثری‌ها» را نمی‌توان اثری عالی و یا اثری بد دانست، بلکه کنایی است خوب که نوشته شده است و ارزش خواندن دارد. گویی جیمز وود سعی کرده با رویکردی شدید در جهت متخالف از افکار در دام رنالیسم هیستریک جلوگیری کند و نتیجه آن رمانی است که تقریباً به خود و نویسنده‌اش افتخار می‌ورزد. این کتابی است که الزامات اساسی خود را برآورده می‌کند. جملات در مکان‌های مناسب هستند و بسیاری از آنها جملات خوبی هستند، اما نمی‌توان موقع خواندن آن به این فکر نکرد که خود جیمز وود به عنوان یک منتقد سرشناس، مطالبه بیشتری از این کتاب می‌داشت. با این حال، به تعبیران لوپین در اسوشیتد پرس، می‌شود گفت «زمستان کوثری‌ها»، با همه نقص‌هایش، اثری بی‌نقص است و همه چیز بر صفحات کتاب، آشکار و باورکردنی است و زیرکی ناب انگلیسی جیمز وود، روحی فرخ‌بخش به آنها دمیده است.